

## بنیادهای نوروسایکولوژیک رفتارها و تجارب دینی

نجمه راستی کردار\*

### خلاصه

وجود پاره‌ای از اشتراکات و تشابهات میان برخی تجارب روان شناختی و تجارب دینی مثلاً مشاهده پدیده‌هایی از قبیل تجارب ظاهراً عرفانی متأثر از دارو، مصرف مواد مخدر، توهمات شنوایی با محتوای مذهبی، ریاضت و تجارب دینی، تحریک بیش از حد و حالات دینی، اثر اختلال‌های مغزی مزمن بر دین و برخی موارد مشابه دیگر منجر به طرح این سؤال شده که آیا مذهب نتیجه نیاز روانی انسان است یا ناشی از خطای ذهنی و روانی او است؟  
عده‌ای نظر داده‌اند که برخی جنبه‌های مذهب ممکن است حاصل استعدادی توارثی و مشترک در بین انواع باشند و شاید از طریق فرایند تکامل، انتخاب شده باشند. بر این اساس دور از انتظار نیست که ببینیم دین به عنوان یک متغیر وارد آزمایشگاه می‌شود. در این پژوهش ضمن مروری بر موارد ذکر شده در بالا در چهارچوب یافته‌های عصب شناختی، به بحث پیرامون پیامدهای این نوع نگرش تقلیل گرایانه به دین پرداخته شده است.  
**واژه‌های کلیدی:** تجارب دینی، تجارب روان شناختی، مبانی نوروسایکولوژیک رفتارهای دینی.

### مقدمه

امروزه بررسی نظام مند مبنای زیستی همه اشکال رفتار اجتماعی از جمله برخی رفتارهای مذهبی در همه انواع موجودات از جمله انسان در قالب رشته نوظهور زیست‌شناسی اجتماعی انجام می‌شود. به نظر ویلسون<sup>۱</sup> (۱۹۸۷؛ به نقل از کندال<sup>۲</sup>، ۱۹۹۸) این رشته که آمیزه‌ای از دانش بوم‌شناسی و توارث جمعیت است در واقع همان بنیادهای روان‌شناسی و دیگر علوم اجتماعی را در قالب زیست‌شناسی تکاملی نو داروینی بازسازی می‌کند.

---

\* کارشناس ارشد روان‌شناسی بالینی دانشگاه شیراز

<sup>۱</sup> Wilson

<sup>۲</sup> Kendall

تأمل در رفتار مذهبی جانوران اندک مدتی پس از آن آغاز شد که داروین نظریه تکامل خود را در سال ۱۸۵۲ منتشر کرد. فیلسوف آلمانی، هارتمان<sup>۱</sup> (۱۸۸۲؛ به نقل از وولف<sup>۲</sup>، ۱۹۹۷)، در آغاز کتابش در مورد رشد و تکامل شعور مذهبی در انسان این مسأله را مطرح می کند. هارتمان با پذیرش نظریه تکامل، اگر چه بنیادی فرجام شناختی برای آن قایل می شود عقیده دارد جانوران دارای یک قوه یا استعداد مذهبی ابتدایی هستند. ولی چون نمی توانند جهان پیرامون را بی طرفانه بنگرند، توانایی تجربه ارتباط مذهبی با قدرتی فراتر تنها تحت شرایط استثنایی در آنها بیدار می شود. برعکس، انسان ها گاهی قادرند نیازهای عملی خود را تعالی دهند و درباره جلوه های بارز خاک و افلاک بیندیشند و سرانجام قوه مذهبی خود را در ارتباط با قدرتی که فراتر از این نمودهها است رشد و تکامل دهند.

#### رفتارهای آئینی در حیوانات

به نظر هارتمان (۱۸۸۲؛ به نقل از وولف، ۱۹۹۷)، اهلی کردن می تواند از طریق تأمین شیء مناسب برای ارتباط مذهبی، استعداد خفته مذهبی را در جانوران برانگیزد. به گفته او نمی توان پذیرفت که هیچ گونه رابطه مذهبی میان حیوانات اهلی باهوش به ویژه سگ ها و صاحبانشان وجود ندارد. عشق و قدردانی آمیخته با احترامی در حد ستایش، ترس بنده وار در برابر قدرت برتر که به تکریم و احترام بدل می شود، دل بستگی عادی به تسلیم پایدار و مطلق و وفاداری تا دم مرگ مواردی از آن است. اگر چه هارتمان معتقد است که انسان و حیوان از طبع مذهبی مشترکی برخوردارند و از این لحاظ پیوستگی خاصی میان آنها می بیند، با این حال بر این باور است بیداری شعور مذهبی در حیوان چون وابسته به تعامل انسانی است با فرایند مشابه به آن در انسان ها قابل قیاس نیست. لیکن در نظر آلیستر هاردی جانور شناس (۱۹۷۹؛ به نقل از وولف، ۱۹۹۷)، ارتباط تعبدی سگ با انسان چیزی بیش از نوعی همانندی است؛ به ادعای او این امر شاهدهی بر ویژگی زیست شناختی ارتباط انسان با خدا است.

تمایل بوزینه ها به آرایش خود و برپا کردن کارناوال های طبل زدن، رقصیدن و آواز خواندن مسأله ای است که همچنان جای تأمل دارد. هایلر<sup>۳</sup> (۱۹۶۱) می نویسد رقص در سراسر تاریخ دین دارای بیشترین اهمیت است و پس از قربانی کردن، مهم ترین عمل آئینی

---

<sup>۱</sup> Hartmann

<sup>۲</sup> Wulff

<sup>۳</sup> Heiler

است. برخی گونه های رقص، نوعی بیان اخلاص مذهبی، شیوه ای برای بزرگداشت الوهیت، هدیه دادن و تجسم شکرگزاری یا شادی است. لیکن مهمترین معنای رقص به روایت هایلر، معنای عرفانی و خلسه آور آن است. رقصنده بر ثقل جسم خود چیره می شود و با پروازی عارفانه به سوی اقلیم معنوی پر می کشد. هر چند به گفته هال<sup>۱</sup> (۱۹۰۴؛ به نقل از وولف، ۱۹۹۷) رقص می تواند بیدارگر باشد، در عین حال نتیجه آنی چنین رقص پرشور و طاقت فرسایی و اغلب غایت آن در برخی موقعیت ها، حالتی از نشئه خلسه آور یا تسخیرشدگی روح است که هر دو غالباً به فروپاشی جسمانی و حالت اغماء می انجامند.

دیگرگرایی یا فدا کردن خود در راه آسایش دیگران نیز مسأله ای است که به درجه های متفاوت در میان جانوران دیده می شود. با توجه به این که براساس نظریه تکامل، خصیصه ها چنان انتخاب می شوند که شایستگی شخصی را به حداکثر برسانند بنابراین دیگرگرایی می بایست مدت ها پیش از میان رفته باشد. حلّ این معما در گرو اصل گزینش خویشاوند است. به نظر ویلسون (۱۹۷۸؛ به نقل از کندال، ۱۹۹۸)، وادار ساختن افراد به این که منافع خود را تابع منافع گروه کنند امری است که در دل مذهب نهفته است. این فرایند را چون خاصّ گونه انسانی نیست، نمی توان با استفاده از اصول تکامل رفتاری جانوران پایین تر فهمید. بنابراین دین بزرگ ترین مسأله ای است که زیست شناسی اجتماعی با آن روبه روست و بهترین فرصت برای آن است تا به یک رشته نظری به راستی اصیل تبدیل شود.

#### شواهد زیست شناختی تجارب روان شناختی و تجارب دینی

مواد فعال ساز روانی قرن ها به بسیاری از افراد و در انجام برخی از مراسم اجتماعی خدمت کرده است. در سطح فردی، این مواد موجب تحریک، تسکین، حالات عاطفی نامطلوب و علائم جسمانی ناراحت کننده می شوند و حالات هشیاری را دگرگون می سازند. چگونگی تأثیر این مواد بر دستگاه عصبی هنوز به صورت معما باقی مانده است و آن چه قضیه را پیچیده تر می کند این است که طیف وسیع مواد شیمیایی موجود در مخدرها به تفاوت های بسیار پیش بینی ناپذیری در واکنش افراد مختلف و حتّی فرد واحد در زمان های مختلف، منجر می گردند (بک، ۱۳۸۰). مثلاً تجربه هولناک اتحاد با جهان پیرامون، شهود یکباره هستی یا به تعبیر هالستلی<sup>۲</sup> (۱۹۵۴؛ به نقل از وولف ۱۹۹۷) « نمود قدسی واقعیت » و تجاربی از این

<sup>۱</sup> Hall

<sup>۲</sup> Heltsley

قبیل برخی ناظران را بر آن داشته که داروهای روان گردان را به عنوان کلید جادویی تجربه عرفانی بستایند.

شواهد حاکی از آن است پس از مصرف مقادیر متوسطی از ال اس دی، مسکالین یا پسیلوسیبین، نور و رنگ به شدت تقویت می شوند، اشیاء سیال یا زنده به نظر می رسند، و تصورات خیالی در میدان دید آدمی جان می گیرد. صحنه های شگفت انگیز و اساطیری ممکن است به صورت یک سلسله خیالات زنده رخ بنمایند. هر چند برخی مواد مخدر تحت عنوان توهم زا نامگذاری شده اند؛ اما اگر توهمات را صرفاً ادراکات پیچیده دروغینی بدانیم که در عالم بیداری دیده می شوند و واقعی به نظر می رسند، نمی توان ادعا کرد که مواد مخدر چنین توهم هایی را ایجاد می کند؛ آثار این مواد فقط تا حدی شبیه حالات روان پریشانه است و از جنبه های مهمی با آنها فرق دارند. ال اس دی مانند برخی دیگر از داروهای روان گردان به لحاظ ساختار شیمیایی بسیار شبیه سروتونین است، سروتونین نوعی انتقال دهنده عصبی است که به طور طبیعی ایجاد می شود و بر بعضی سیناپس های مغز کارکرد تهییجی و بر بعضی دیگر کارکرد بازدارندگی اعمال می کند. ال اس دی با سیناپس های دوپامین کارنیز تعامل دارد. این سیناپس ها تحت تأثیر انتقال دهنده عصبی دوپامین قرار می گیرند که به طور گسترده توزیع می شود.

در کل صرف نظر از این که استعمال مواد مخدر نخستین طلوع تجربه عمیق دینی بوده باشد یا نه هیوستون اسمیت<sup>۱</sup> (۱۹۶۴؛ به نقل از وولف، ۱۹۹۷) معتقد است تجارب ناشی از مواد مخدر را نمی توان به لحاظ پدیدار شناختی از تجارب مذهبی ای که تحت شرایط دیگری رخ می دهند جدا کرد. با توجه به این که تجارب توهمی مخصوصاً توهم شنوایی به عنوان پدیده ای محوری در این تجارب گزارش می شوند در این بخش به تفصیل بیشتر پیرامون ماهیت این پدیده می پردازیم.

#### ماهیت توهم شنوایی

توهم از جمله علایم روان شناختی در بیماری هایی مانند اسکیزوفرنی است که همواره به صورت معمایی برای روان شناسان و روان پزشکان مطرح بوده است. علاوه بر بیماران روانی در مصرف کنندگان مواد مخدر نیز گزارشی از این تجارب ذکر شده است؛ جالب این که حتی

---

<sup>۱</sup> Smith

در برخی تجارب عرفانی نیز با توصیف حالاتی مشابه با پدیده های توهمی مواجه می شویم. هر چند ماهیت پر رمز و راز این پدیده دانشمندان را به ارایه تبیین های گوناگونی پیرامون ماهیت آن واداشته است اخیراً تبیین های شناختی از این پدیده جایگاه ویژه ای یافته و نظر پژوهشگران زیادی را به خود جلب کرده است (مانند: فریث، ۱۹۹۲؛ فرنی هوگ<sup>۱</sup>، ۲۰۰۴).

مثلاً طبق گفته فریث و دان<sup>۲</sup> (۱۹۸۹) علایمی مانند توهم شنوایی، هذیان ها<sup>۳</sup> و تداخل افکار<sup>۴</sup> همه گی از عواقب شکست در سیستم هایی هستند که ما براساس آن سیستم ها، فعالیت های هدفمندمان را بازبینی<sup>۵</sup> می کنیم و بین تولیدات درونی (ناشی از تمایلات) و اعمال بیرونی (ناشی از برانگیزاننده های بیرونی) تمایز می گذاریم (لاکر<sup>۶</sup> و همکاران، ۱۹۹۴؛ به نقل از انسل متی، کارالورا، بکی، آنگلون، ارملی، کوکچی، و اسمرالدی<sup>۷</sup>، ۲۰۰۷).

براساس ادعای فریث (۱۹۹۲)، انتظار می رود افرادی که در سازوکارهای بازبینی از نقایص بیشتری برخوردارند (مثلاً دچار تجارب توهم شنوایی و هذیان های کنترل هستند) در تکالیفی که به طیفی از فعالیت های بازبینی مربوط می شوند دچار مشکل باشند؛ به نظر می رسد این افراد به علت نقص در بازبینی گفتار درونی خویش به چنین تجاربی دچار می شوند (داپراتی<sup>۸</sup> و همکاران، ۱۹۹۷؛ استیرلینگ<sup>۹</sup> و همکاران، ۱۹۹۸؛ جانز<sup>۱۰</sup> و همکاران، ۲۰۰۱؛ بلک مور<sup>۱۱</sup> و همکاران، ۱۹۹۱؛ به نقل از انسل متی و همکاران، ۲۰۰۷).

پژوهش های زیادی به بررسی نقص در بازبینی منبع اطلاعات دریافتی مبتلایان به اختلال اسکیزوفرنیا (دچار تجربه توهم) پرداخته و این یافته ها را تأیید نموده اند (مانند

---

<sup>۱</sup> Fernyhough

<sup>۲</sup> Frith & Done

<sup>۳</sup> delusion

<sup>۴</sup> thought interference

<sup>۵</sup> monitoring

<sup>۶</sup> Laker

<sup>۷</sup> Anselmetti, S., Cavallaro, R., Bechi, M., Angelone, S.M., Ermoli, E., Cocchi,

<sup>۸</sup> Daprtati

<sup>۹</sup> Stirling

<sup>۱۰</sup> Johns

<sup>۱۱</sup> Blakemore

جانسون وری، ۱۹۸۱، بریبیون، آمادور، دیوید، مالاسپینا، شریف و گرمین<sup>۱</sup>، ۲۰۰۰، کفه و همکاران، ۲۰۰۲؛ آلن، جونز، فیو، بروم، وایتلینگوم و مک گوئیر<sup>۲</sup>، ۲۰۰۴؛ آلن، فریمن، جونز و مک گوئیر، ۲۰۰۶؛ برونلین، کومیریز، پولت، کالال، دی آماتو، دالری و سعود<sup>۳</sup>، ۲۰۰۶، لینری و پیترز<sup>۴</sup>، ۲۰۰۷).

هر چند بر مبنای یافته های فوق الذکر که به ارتباط نقص در خودآگاهی (خود بازمینی) و تجارب توهمی اشاره شده است انتظار می رود مرکز خودآگاهی یا لب پیشانی به عنوان جایگاه مغزی این تجارب توهمی مورد توجه قرار گیرد. خودآگاهی به عنوان متغیر محوری در این نوع تجارب تحت شرایط متفاوتی است به طوری که مثلاً در حالات روان شناختی این تجارب محصول نقص در خودآگاهی است در حالی که به نظر می رسد در سایر شرایط چنین نیست. به ادعای پرسینگر<sup>۵</sup> (۱۹۸۷) برای همه افراد، لب های گیجگاهی منبع تجارب مشابه با تجارب دینی یا عرفانی هستند. او زنجیره ای از تغییرپذیری لب گیجگاهی را در نظر می گیرد که با توجه به آنها می توان افراد را براساس فراوانی و شدت جریان فرضی TLT (نوسان لب گیجگاهی) درجه بندی کرد. جایگاه آغازین فرد روی این زنجیره از طریق یک سری عوامل پیشینی نظیر وراثت و سن تعیین می شود. در مرحله بعد آن چه تجارب TLT را تسریع می کند مجموعه ای از عوامل و شرایط فرهنگی و نیز بحران های زندگی نظیر بیماری سخت، حوادث یا مرگ عزیزان است. گمان می رود نتیجه اصلی TLT به لحاظ عصبی تغییر در سازمان سیناپسی دستگاه کناری است، این تغییرات ساختاری در سلول های عصبی، بر کیفیت یادآوری گذشته، شخصیت، تجربه کنونی و طرح و نقشه برای آینده تأثیر می گذارد. از طرف دیگر، در پژوهش های جدید درباره جانبی سازی مغزی نیز، عمل و تجربه دینی به عنوان توانایی های کاملاً عادی نیمکره راست تلقی می شوند (اسپیرینگر و دوپچ، ۱۹۹۵؛ به نقل از وولف، ۱۹۹۷).

<sup>۱</sup> Brébion, G., Amador, X., David, A., Malaspina, D., Zafar Sharif, and Gorman, J.M.

<sup>۲</sup> Allen, Johns, Fu, Broome, Vythelingum, McGuire

<sup>۳</sup> Brunelin, Poulet, Bediou, Kallal, Dalery, Damato, Saoud

<sup>۴</sup> Linney & Peters

<sup>۵</sup> Persinger

در مورد ماهیت مذهبی تجارب روان شناختی برخی شواهد در اختلال‌های مزمن مؤید این است که تجربه دینی در میلیاردها سلولی ریشه دارد که مغز انسان را تشکیل می‌دهند. خواه این اختلال‌ها در نتیجه غده یا بیماری مغزی باشند خواه عارضه جسمانی دیگری که مغز را از طریق دستگاه گردش خون مسموم کرده است درگیر باشد. مثلاً هلیپاک<sup>۱</sup> (۱۹۰۷)؛ به نقل از وولف، (۱۹۹۷) از بیماری گریوز سخن می‌گوید و به وجود رفتار غریب مذهبی در مبتلایان اشاره می‌کند، به عقیده وی گاه این بیماران به مرز جنون می‌رسند. هلیپاک عقیده دارد که خود بیماری هیچ ارتباط خاصی با بروز پندارهای مذهبی ندارد بلکه این بیماری صرفاً درجه شدیدی از هیجان را ایجاد می‌کند که گاهی به علت ماهیت معنوی بینشی که بیمار قبل از ابتلا به بیماری داشته به شکل دین ورزی و سواسی در می‌آید. هر اختلال جسمی دیگری هم که در عملکرد شناختی، هیجان زدگی و تراحم ایجاد شود ممکن است موقعیت لازم را برای نوعی پارسایی استثنایی فراهم آورد، به شرط آن که بیمار استعداد مذهبی داشته باشد. بنابراین عجیب نیست که دین ورزی بیمار گونه در بیمارستان‌های روانی امری رایج است.

#### انتقادهای وارده بر این نوع نگرش

خطری که بر آن هشدار می‌دهند همان تقلیل گرایی است. برخی پژوهشگران علاوه بر آن که نمودهای گوناگون ایمان مذهبی را یکسره کنار می‌گذارند و علت آنها را در یک سلسله فرایندهای معمول دستگاه عصبی می‌جویند نتیجه می‌گیرند که موفقیت ظاهری آنان نشان می‌دهد که ایمان مذهبی بی پایه است. تئودور فلوروئوتا (۱۹۰۳)؛ به نقل از وولف، (۱۹۹۷) با طرح دو اصل اساسی اش خواسته بود از این نتیجه گیری اجتناب کند. اگر چه او روان‌شناسان دین را ترغیب می‌کند که شرایط فیزیولوژیک تجربه دینی را بررسی کنند لیکن هر گونه نتیجه گیری را در مورد واقعیت امر دینی رد می‌کند. با این حال می‌توان نتیجه دیگری هم گرفت، چون دستگاه‌های دیداری و شنیداری چنان ساخته شده اند که جهان فیزیکی را وادار نمایند. هر چند خود تحت تأثیر تفاوت‌های گسترده فردی و تحریک‌های ساختگی قرار دارند می‌توان استدلال کرد که دستگاه عصبی به طور متغیر با قلمرو معنوی (وجود) هماهنگ است.

انتقادهای مهم از رویکرد رفتارگرایی افراطی را در قالب دو مطلب کلی می‌توان خلاصه کرد: نخست تقلیل تجربه به نمودهای آن در رفتاری که برای همه قابل مشاهده است و دوم کم‌اعتنایی یا بی‌توجهی به موجبات چنین رفتاری. منتقدان می‌گویند روان‌شناسی که خود را

---

<sup>۱</sup> Hellpach

به رفتار عینی مشاهده پذیر محدود می کند، نه تنها خود را از فهم رفتار جانداران عاجز می سازد بلکه درست با کارش اصول خویش را نقض می کند. رفتارگرایان تندرو به دو فرض قابلند که امروزه شواهد پژوهشی این هر دو فرض را جداً متزلزل کرده است. اولاً آنان تصور می کنند که یافته های جعبه اسکینر یا محیط های آزمایشگاهی بی روحی از آن دست می توانند با برخی تغییرات و با تداعی در اصطلاحات توصیفی به هر محیط دیگری تعمیم یابند. در ثانی، گمان می کنند که یافته های مطالعات آزمایشگاهی درباره یک گونه جاندار می توانند با تغییرات مشابه شامل گونه های دیگر هم بشوند. یافته های برلند علاوه بر این که نشان داد شرطی کردن رفتارهای جدید در محیط های پیچیده غیرممکن است حاکی از آن است که تفاوت های آشکارتر رفتار گونه های مختلف، فرض عمومیت گونه ای را تضعیف می کند.

وقتی نظریه رفتار در قلمرو انسانی به کارگرفته می شود فرایندهای آشکارتر هم مورد بی اعتنایی قرار می گیرند و دو جنبه اساسی از چارچوب وجودی انسان نادیده می ماند. قدرت خوداندیشی که در احساس هویت نمود می یابد و بافت اجتماعی پیچیده ای که انسان ها در آن می زیند. ممکن است قدرت خوداندیشی بنیاد شرطی کردن خود خواسته باشد بنابراین قدرت خوداندیشی آدمی را در گفتگوی مستمرش با محیط کمتر قابل پیش بینی و سلطه پذیر می سازد (ویلز<sup>۱</sup>، ۱۹۷۳؛ به نقل از وولف، ۱۹۹۷) ضمن این که برای درک اجتماع و نهادهای انسانی به احتمال زیاد اصولی غیر از شرطی کردن عامل مورد نیاز است و نمی توان رفتار انسان را که جنبه اجتماعی دارد تغییر داد.

به نظر می رسد شواهد و قرائن موجود دست کم در مورد رفتارگرایان تندرو، نکات زیر را تأیید می نماید: اول این که وقتی نظریه پردازان رفتار اصالتاً و از صمیم دل به دین علاقه مندند احیاناً روش ها و نظریه های معمول خود را نادرست یا نامربوط می یابند و در ثانی وقتی رفتارگرایان نظام های مفهومی خود را در مورد پدیده های مذهبی به کار می گیرند، تنها از آن رو می توانند چنین کنند که نسبت به دین نگرشی بس محدود و اصولاً ناهمدلانه دارند. منتقدان نظریه رفتار، عادت شناسی، و زیست شناسی اجتماعی، یک صدا مخالف آن هستند که اصطلاحات انسانی نظیر رفتار آیینی، دیگرگرایی و ارتباط در مورد طیف وسیعی از رفتارهای

---

<sup>۱</sup> Wells



جانوری به کار روند که فقط به طور ساختگی به مصداق های معمول این اصطلاحات شبیه هستند.

به نظر لانگر<sup>۱</sup> (۱۹۷۲؛ به نقل از وولف، ۱۹۹۷)، استفاده عادت شناسان از اصطلاحات آئین و تشریفات وقتی درست است که این اصطلاحات به حرکات بیانی و نه عملی اطلاق گردند. هر چند معلوم شده که جانوران استعداد ناچیزی برای تغییر و تحوّل نمادین دارند، لانگر باز بر تغییر بزرگی اصرار می‌ورزد که گونه انسان را از دیگر پستانداران رده بالا دور می‌کند و نشانه آن تحوّل فعالیت نمادین به ویژه در قالب زبان و جامعه ای است که آن را ممکن می‌گرداند.

به نظر کمپبل<sup>۲</sup> (۱۹۷۵؛ به نقل از وولف، ۱۹۹۷) فرامین دینی و اخلاقی که سخت‌گیری انعطاف‌ناپذیرشان نشان‌دهنده نیرومندی تمایلاتی است که با آن مخالفت می‌ورزند، دارای نوعی ارزش‌سازگاری اجتماعی و اعتبار روان‌شناختی هستند که به احتمال زیاد بسی فراتر از فهم کنونی ما است. کمبل از دانشمندان رفتاری می‌خواهد در رویکردشان به مذهب فروتن و مراقب باشند و بدانند توصیه‌هایی که سنت درباب زندگی برای ما به یادگار نهاده است بنیادی خردمندانه دارند. کمپبل به روان‌شناسان هشدار می‌دهد که تضعیف کارکردهای سازشی «سنت آزموده» خطرناک است و از بینش‌های مذهبی میانه رو دفاع می‌کند و احتیاط در نظریه پردازی روان‌شناختی را در حوزه روان‌شناسی دین شرط کار می‌داند. به نظر وی التزامات سخت‌گیرانه برای کسانی که جهان درون و برون را جایگاهی قهار و هولناک می‌یابند اطمینان‌خاطری فراهم می‌آورد که برای تصدیق آن نیازی نیست بر دیدگاه زیست‌شناسی اجتماعی صحه بگذاریم (براون، ۱۹۹۴؛ به نقل از وولف، ۱۹۹۷). در پایان کولایزی اذعان می‌دارد که یادگیری اصیل امری غیررایج است و اگر قرار است انواع روش‌هایی را که سنن مذهبی از طریق آن کسب می‌شوند در نظر بگیریم، باید توضیحی چند عاملی برای یادگیری بیابیم. نظریه یادگیری اجتماعی اگر بیشتر جهت‌شناختی داشته باشد چه بسا به شیوه ای کاملاً معقول توضیح دهد که چگونه اغلب مردم در محدوده سنت مستقر، مذهبی می‌شوند.

منابع

---

<sup>۱</sup> Langer

<sup>۲</sup> Campbell

- بک، آرون تی. (۲۰۰۴). درمان شناختی اعتیاد به مواد مخدر، ترجمه محمد علی گودرزی (۱۳۸۰)، انتشارات راهگشا.
- وولف، دیوید. ام (۱۹۹۷). روان‌شناسی دین، ترجمه محمد دهقانی (۱۳۸۶)، انتشارات رشد.
- Allen, P.P., Johns, L.C., Fu, C.H.Y., Broome, M.R., Vythelingum, G.N., and McGuire, Ph.K. (۲۰۰۴). Misattribution of external speech in patients with hallucinations and delusions. *Schizophrenia Research*, ۶۹, ۲-۳, ۲۷۷-۲۸۷.
- Allen, P., Freeman, D., Johns, L., and McGuire, Ph. (۲۰۰۶). Misattribution of self-generated speech in relation to hallucinatory proneness and delusional ideation in healthy volunteers. *Schizophrenia Research*, ۸۴, ۲-۳, ۲۸۱-۲۸۸.
- Anselmetti, S., Cavallaro, R., Bechi, M., Angelone, S.M., Ermoli, E., Cocchi, F., and Smeraldi, E. (۲۰۰۷). Psychopathological and neuropsychological correlates of source monitoring impairment in schizophrenia. *Psychiatry Research*, ۱۵۰, ۱, ۵۱-۵۹.
- Brébion, G., Amador, X., David, A., Malaspina, D., Zafar Sharif, and Gorman, J.M. (۲۰۰۰). Positive symptomatology and source-monitoring failure in schizophrenia — an analysis of symptom-specific effects. *Psychiatry Research*, ۹۵.۲, ۱۱۹-۱۳۱.
- Brunelin, J.Poulet, E., Bediou, B., Kallel, L., Dalery, J., D'amato, T., and Saoud, M. (۲۰۰۶). Low frequency repetitive transcranial magnetic stimulation improves source monitoring deficit in hallucinating patients with schizophrenia. *Schizophrenia Research*, ۸۱, ۱, ۴۱-۴۵.
- Fernyhough, C. (۲۰۰۴). Alien voices and inner dialogue: towards a developmental account of auditory verbal hallucinations. *New Ideas in Psychology*, ۲۲, ۱, ۴۹-۶۸.
- Frith, C.D. (۱۹۹۲). *Cognitive neuropsychology of schizophrenia*. Lawrence Elbaum Associates, U.K.
- Johnson, M.K., and Raye, C.L. (۱۹۸۱). Reality monitoring. *Psychological Review*, ۸۸, ۱, ۶۷-۸۵.

- Kendall (۱۹۹۸). BSCS Biology An Ecological Approach. Hult Pub.
- Keefe, R.S.E., Arnold, M.C., Bayen, U.J., McEvoy, J.P., and Wilson, W.H. (۲۰۰۲). Source-monitoring deficits for self-generated stimuli in schizophrenia: multinomial modeling of data from three sources. *Schizophrenia Research*, ۵۷, ۱, ۵۱-۶۷.
- Linney, Y.M., and Peters, E.R. (۲۰۰۷). The psychological processes underlying symptoms of thought interference in psychosis. *Behaviour Research and Therapy*, ۴۵, ۱۱, ۲۷۲۶-۲۷۴۱.
- Persinger, M. A. and Makarec, K. (۱۹۸۷). Temporal Lobe Epileptic Signs and correlative Behaviors by Normal Populations. *Journal of General Psychology*, ۱۱۴, ۱۷۹-۱۹۵.